

## علمای طراز اوّل در علم و عمل

از علمای گروه سوم که از حیث دانش و تقوی و ایمان و نفوذ بر گروه دوّم برتری داشتند و در اندیشه اندوختن ثروت و سیاست و ریاست نبودند و بر علیه دیانت بابی و بهائی مخالفتی نشان ندادند، حتی حمایت هائی نیز نمودند، چند نفر از آنان ذکر می شود.

### شیخ مرتضی انصاری

شیخ مرتضی انصاری (۱) که اعلم علمای عصر خود و مرجع تقلید شیعیان جهان بود و هیچگاه مخالفتی از وی دیده نشد، رئیس و مجتهد اعظم علما بود و در عدالت و زهد و حکمت شهرتی به سزا داشت، وقتیکه شیخ عبدالحسین طهرانی از طرف ناصرالدین شاه به عراق برای تعمیر و طلاکاری مرقد سیدالشهداء فرستاده شد با قنصل ایران میرزا بزرگ خان همدست شد و عده ای عمامه به سران را جمع کرد که اعلان جهاد علیه بایبها صادر نماید، شیخ مرتضی انصاری را نیز که رئیس و مجتهد اعظم آنان بود دعوت نمود، وی هنگامیکه از نقشه آنان مطلع شد از شرکت در آن جلسه و اعلام جهاد بر علیه بابی ها خودداری نمود، و اظهار نمود که به اندازه کافی از اصول و عقاید این طایفه مطلع نیستم و عملی مخالف قرآن از آنان مشاهده نموده است و سپس در میان حیرت و شگفتی حاضرین بلافاصله مجلس را ترک کرد و به نجف مراجعت نمود و با قاصدی که حضور حضرت بهاء الله فرستاد، مراتب تأسف خود را از آنچه واقع شده بود اظهار داشت و آرزوی صمیمانه خود را در حفظ و حمایت ایشان ابراز نمود، و چون حضار با مخالفت شیخ مرتضی انصاری روبرو شدند آن جلسه بدون حصول مقصود به هم خورد، (۲) رفتار حکیمانه و قابل تحسین شیخ مرتضی انصاری سبب خوف و ناامیدی در جمع اطراف شیخ عبدالحسین طهرانی گردید.

شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۷۹۹ در دزفول متولد شد و در عراق در محضر علمای بزرگ عراق به تحصیل پرداخت و در نجف ساکن گشت و به عنوان بزرگترین مجتهد شیعیان در عراق و ایران و هندوستان برگزیده شد. حافظه قوی و سرعت در حل مسائل و معضلات و طبع بلند او شهرتش را افزوده بود. در هنگام مرگ دارائی او هفده تومان بوده در حالیکه علمای گروه دوّم مانند شیخ محمّد باقر در اصفهان و پسرش شیخ محمّد تقی نجفی و ملاعلی کنی در طول عمر خود ثروت های فراوانی اندوختند و فتوای قتل برای بسیاری از مردم بی گناه با کمال قساوت صادر کردند.

حضرت عبدالبهاء در بیانی فرموده اند: (( مرحوم شیخ مرتضی ابدأ تعرّض به این امر نکرد و کلمه ای ضد این امر بر زبان نراند. همیشه می گفت که: ) من تجسّس باید بکنم هنوز تجسّس نکرده ام. هرکس باید بنفسه تجسّس کند.))

حضرت بهاء الله در لوح ناصرالدین شاه می فرمایند:

(( علمائی که فی الحقیقه از کاس انقطاع آشامیده اند ، ابدأ متعرّض این عبد نشده اند ، چنانچه مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظلّ قباب عنایتی در ایام توقف در عراق اظهار محبت می فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر تکلم ننمودند.))

## میرزا حسن شیرازی

میرزا حسن شیرازی را میرزا محمّد حسن نیز گفته اند عالم بزرگ دیگر ، میرزا محمّد حسن شیرازی است که بزرگترین مجتهد عصر خود ، و منحصرأ مرجع تقلید جمیع شیعیان جهان بود. او را حجّت الاسلام و آیت الله و مجدّد ( تجدید کننده ، تازه کننده ، احیا کننده اسلام ) نیز می گفتند. در ایام زندگانی خود علاوه بر اینکه مخالفتی ننموده کمک هایی نیز در موارد مختلف از او آشکار شده است. او برجسته ترین شاگردان شیخ مرتضی انصاری بود. و بعد از درگذشت شیخ حوزه درس او را اداره میکرد و جانشین او گردید. از شاگردان او آقا شیخ هادی

نجم آبادی و سید محمد طباطبائی و میرزا محمد حسین نائینی و شیخ الرئیس متخلص به حیرت بودند شیخ الرئیس حیرت اظهار ایمان نموده اشعاری شیوا در ستایش حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء سروده است ، هر چهار نفر در ایران مشهور و خدماتی به پیشرفت فکر و دانش ایرانیان و نهضت مشروطه نمودند و هیچگونه مخالفتی نسبت به بهائیان از آنها دیده نشد . آقا شیخ هادی نجم آبادی را حتی بعضی نسبت بابی بودن می دادند .

درباره میرزا محمد حسن شیرازی که اعلم علمای زمان خود بوده در کتاب مستند به نام ( بزرگان برجسته بهائی EMINENT BAHAIS ) تألیف بالیوزی خلاصه ترجمه آن چنین است:

(( ۰۰۰ آقا میرزا نورالدین افنان که از جانب مادری وابسته به افنان ها و پدرش عموزاده میرزای شیرازی بود این حقیقت را آشکار نموده که میرزا حسن از سن جوانی از مومنین باب و بهاء‌الله بوده است )) .

در ملاقات محرمانه و خصوصی که به درخواست خود میرزا حسن در سامره انجام گرفته است و آنرا پسرش میرزا حبیب افنان ثبت نموده ، چنین گفته است: (( در سال ۱۸۹۳ میلادی - ۱۳۱۱ هجری قمری بر حسب پیغامی که حجّت الاسلام توسط یکی از بستگانش برای من ( نورالدین افنان ) فرستاده بود به ملاقات میرزا حسن شیرازی معروف به حجت الاسلام رفتم ، در خانه اندرونی خود مرا پذیرفت ، به متکا هائی که اطراف او بود تکیه داده بود ، سلام کردم جوابم را داد ، سپس به شیخ حسن شاگرد و مستخدم خود گفت: برو چای بیاور و هیچکس اجازه ورود به اینجا ندارد زیرا که پنجاه سال است می گذرد که بستگانم را ندیده ام ، می خواهم ساعتی که با او هستم از مزاحمت آزاد باشم حتی بچه ها اجازه آمدن ندارند در را هم ببند .

شیخ حسن رفت و در را بست ، او بازوی خود را باز کرد و مرا در آغوش گرفت به شدت می گریست ، من هم به گریه افتادم ، او مرا پهلوی خود نشاند و نهایت محبت را ابراز داشت ، شیخ حسن چای آورد او گفت: بگذار و برو ، شیخ حسن

سینی چای را گذاشت و رفت . من چای ریختم به او تعارف کردم او گفت: شما این را بیاشامید من خودداری کردم ولی او اصرار کرد لذا نوشیدم ، دستور داد همان استکان را دوباره پرکنم و او از آن استکان چای خورد . سپس مشغول صحبت شد . چند سؤال از من کرد که در سال های اخیر کجا بوده ای؟ چه شنیده ای؟ و چه اشخاصی را ملاقات کرده ای؟ سؤال کردم: منظور چه نوع اشخاص؟ او گفت: اشخاصی که ادعائی کرده اند و سبب بحث و گفتگو شده اند با نظرات جدید . من به شرح زندگی خود پرداختم که در سال ۱۲۹۴ هجری از شیراز خارج شدم به بمبئی رفتم مشغول تجارت شدم ، در آنجا با ایران و تجار خارجی مانوس شدم همه نوع اشخاص را ملاقات کردم . مثلاً حاج محمد شیرازی که مبلغ بهائی مشهور است ملاقات کردم و گفتارش را عادلانه سنجیدم نمی توانستم آنها را رد کنم و تکذیب نمایم . گفت: بعد از بمبئی کجا رفتی؟ گفتم بعد از بمبئی به مصر و پرت سعید و قاهره رفتم و با همه نوع مردم آشنا شدم و معاشرت کردم ، به ملاقات عمویم حاجی میرزا سید حسین رفتم و در آنجا اشخاص مهم و برجسته ای مانند آقا مصطفی بغدادی و سایرین را ملاقات کردم . پرسید آنها از چه صحبت می کردند؟ گفتم آنها از دیانت جدید سخن گفتند ، با آیات قرآن و احادیث معتبر رسول اکرم اثبات مدعا می کردند ، لذا من مشتاقم که نظر جنابعالی را بدانم . از شما می پرسم وظیفه من بر حسب قانون دین چیست؟ باید قبول کنم یا رد نمایم؟ در پاسخ من گفت (( خداوند متعال فرموده است: اعضای بدن برای استفاده مخلوقات است که از هر کدام از آنها استفاده کند و به کار برد .

مثلاً چشم برای دیدن ، گوش برای شنیدن ، زبان برای سخن گفتن ، دست برای گرفتن ، پای برای راه رفتن ، اما قلب را برای شناسائی و عرفان خود آفرید و محل تجلی نور الهی قرار داد و فرمود: (( قلب المومن عرش الرحمن )) یعنی قلب مومن عرش پروردگار است . لذا شیطان را به آنجا راه نیست . بنابراین اگر این دیانت از طرف خداوند نباشد روی قلب و وجود انسان اثر نخواهد کرد . آنچه را قلب پذیرفت و فهمید بدون شک از طرف خداوند است ، در آن گمراهی و خطا

نخواهد بود. (شاید توجه به این آیه قرآن کریم داشته است که می فرماید: (( مَا كَذَّبَ الْفَوَاحِشَ مَا رَأَى )) (۱) آنچه را قلب دریافت دروغ نباشد.)) وقتی که این جواب را از او شنیدم جرأت بیشتریافتم و برای مذاکره آزادی بیشتری حس کردم. او سؤال کرد، دوست عزیز بعد از بیروت به کجا رفتی؟ جواب دادم به عکا رفتم. او لبخندی زد و پرسید در آنجا چه یافتی؟ گفتم: از چه جنبه ای منظورتان است؟ گفتم: هم از جنبه مادی و هم معنوی و روحانی. گفتم: از جنبه امور دنیوی چنان قدرت عظیمی و چنان اقتداری یافتم که هیچکدام از پادشاهان یا امپراتوران نمی توانند تصوّر برابری نمایند و از جنبه روحانی، آنچه را که از پیغمبران قبلی در باره قدرت الهی شنیده اید یا در کتب آنها دیده اید می توانید کاملتر از آنها در این ظهور مقدّس ملاحظه کنید. مثلاً از حضرت محمّد ع آیات قرآن مجید درسی جزء بتدریج در ظرف بیست و سه سال نازل شده است و از این وجود مقدّس یعنی بهاءالله در ظرف یکماه آیات عربی برابر قرآن مقدّس در نهایت فصاحت و حجّت برای اهل عالم نازل شده است.

(زبان عربی زبان مادری پیامبر اسلام بوده و به زبان مادری گفتن و نوشتن آسان است ولی برای حضرت بهاءالله زبان عربی بیگانه بوده است و هنر در آنست که بدون تحصیل رسمی با کمال فصاحت و بلاغت آیات عربی چندین برابر قرآن از قلمشان صادر شده است.) حجّت الاسلام جواب داد: (( واقعاً اینطور است، اگر شخص منصفی باشد من شخصاً تعدادی از این نوشته جات را دیده ام و هرگز نمی توان آنها را با آیات ظهورات قبلی مقایسه نمود. اینها خیلی فصیح تر و عمیق تر هستند.)) با احترام پرسیدم: چه موقع شما به این نتیجه رسیده اید؟ او خندید و گفت (( پسر من خواهی از من اقرار بشنوی؟)) گفتم: خدانکند، فقط برای اینکه قلبم احساس یقین بیشتر کند. گفتم:

(( دوست عزیز چون تو می خواهی بدانی به تو می گویم، من جوان بودم مشغول تحصیل در اصفهان زمانیکه حضرت باب به آن شهر آمد من در ملاقاتی که با امام

جمعه و طلاب علوم دینی در خانه مرحوم معتمدالدوله منوچهر خان بود حضور داشتم آنها از ایشان سئوالات از هر قبیل نمودند ، دانش او را آزمایش کردم ، او به هر کدام به راحتی و در نهایت بلاغت جواب می داد بطوریکه ما همه در سکوت و تعجب فرو رفتیم ، سپس یکی از طلاب سئوالی کرد و او شروع به دادن پاسخ نمود ، آن طلبه بی انصافی نمود و جواب او را رد کرد ، جواب او به آن شخص مرا مصمم نمود و مطمئن و همه چیز را دریافتم ، هرگز نگذاشتم این باور من نقصان پذیرد ، آنچه از آیات و بینات او بدستم رسید خواندم و آنها باعث تجدید روحانیت من گشته اند ، بدون شک از آن زمان به بعد فکر من تغییر کرده و این جلال بارزی که خداوند به من عنایت فرموده باعث گشته که عادلانه به این موضوع توجه کنم و این دیانت را بپذیرم ))

پس از شنیدن این کلمات به او گفتم: (( حالا که این امر مقدس ظاهر شده و کنترل بر روی ملیون ها شیعه در دست شماست و تصور می کنید درست است ، می توانید این موضوع را اعلان عمومی کنید تا اشخاص از جهالت و اشتباه رهائی یافته و به راه راست هدایت شوند ، گفت: چه می گوئی پسرم؟ این اشخاص انصاف ندارند ، آیا درجه من بالاتر از ملاحسین بشروئی یا آقا میرزا محمد علی ( قدّوس ) یا آخوند ملا محمد علی زنجانی ( حجّت ) و سایرین است؟ آنها با من همان رفتار خواهند کرد که با آنها کردند ، بهترین کار برای من آن بود که عقیده ام را پنهان دارم و در ضمن خدماتی انجام دهم ، اگر به تو گویم ، خودت تصدیق می کنی که صلاح من بود که ایمانم را مخفی دارم و خدمت به امر الهی کنم )) من گفتم: مایلیم از کمک هائی که نموده اید بشنوم ،

گفت: (( در سال ۱۳۰۱ جمعی از مومنین بهائی به وسیله نایب السلطنه کامران میرزا در طهران بازداشت شدند و برای مدت دو سال در وضع اسفناکی به زندان افتادند هر روز بازخواست می شدند و اوضاع برایشان بسیار مشکل بود ، من به ناصرالدین

شاه نوشتم ، چرا شما بدون علّت و بدون دستور و فتوای من باعث شدید اینها دچار وضع مشکل شوند . بواسطه شما است که این مذهب در مملکت و بین مردم گسترش یافته . حضرت رسول اکرم فرموده: ( مردم به آنچه از آن باز داشته شوند رو می آورند ) (( الأَنسَانُ حَرِيصٌ عَلَي مَا مَنَعَهُ )) منع و توقیف شما باعث تقویت این مذهب گشته . شما به محض وصول نامه من دنبال زندانیان بفرستید به آنها محبّت کنید و آنها را آزاد کنید. و از این به بعد هیچکس برای این موضوع نباید پس از وصول نامه من کشته شود . ))

ناصرالدین شاه زندانیان را احضار نمود به هر کدام یک اشرفی داد و آنها را آزاد کرد . در بین آنها حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی ، حاجی آخوند ، آقا میرزا ابوالفضائل گلپایگانی ، حاجی امین ، مشهدی علی قزوینی و اشخاص دیگر زندانی بودند . این یکی از کارهای من بود که برای خدمت به امر انجام دادم . یکی دیگر وقتی بود که سید جمال الدین اسدآبادی که به افغانی مشهور است ، نقشه های غیر واقعی در اسلامبول طرح نموده بود . او مطالبی ضمیمه کتاب اقدس کرده و مهملاتی از خود در آن کتاب گنجانیده بود . در بین مطالب که در آن کتاب گنجانده بود اینکه مساجد مسلمین باید ویران و با خاک یکسان گردد . مگه باید خراب شود و مدینه باید سرنگون شود ، با مطالبی دیگر . این مطالب را به ترکی ترجمه کرده بود و به سلطان عبدالحمید داده بود . بطوریکه سلطان عبدالحمید عصبانی شود و نتیجه نادرست از آن حاصل شود . سلطان عبدالحمید مطلبی در باره این کتاب برای من نوشت و اظهار داشت چه باید بکنند ؟ من جواب دادم شما حقّی ندارید در این قبیل مطالب دخالتی کنید هر کس این کار را کرده حتماً غرض داشته است تمام این کتاب ها را برای من بفرست ، پس از بررسی موضوع من تصمیم می گیرم چه باید با آنها بکنم . سلطان عبدالحمید آنها را فرستاد . من به شیخ حسن دادم که همه آنها را به دریا ریزد در جائی که فرو روند و محو گردند . پسر من تو نمی دانی که چقدر علمای ایران به من نوشتند و فتوای مرا بر ضدّ بهائیان خواستند

من طریقی اتخاذ کردم که به همه سئوالات آنها پاسخ گویم و آنها را آرام سازم. اگر بخواهم همه آنها را به تو بگویم خسته می شوی. در بین آنها بودند، میرزا حسن آشتیانی از طهران، شیخ محمد باقر و شیخ محمد تقی از اصفهان، سید علی اکبر فال امیری و شیخ طاهر عرب از شیراز ملا عبدالله بروجردی از همدان و سایرین از شهرهای مختلف. شاید صد نامه و به هر یک جوابی دادم و نویسنده اش را آرام کردم»

پس از شنیدن این کلمات به حجه الاسلام گفتم: حقیقتاً کمک و حمایت شما به این امر بسیار و ارزشمند است. سپس گفتم: چه موقع عازم رفتن هستید؟ گفتم کاری ندارم فقط برای دیدن شما آمدم. گفتم: بنابراین بهتر است زودتر بروی چونکه وقتی وارد بغداد شدی برخی آشوبگران آمدند گفتند: یک نفر از عگا به بغداد برای تبلیغ آمده من به آنها گفتم: او یکی از پسر عموهای من است من او را دعوت کرده ام که اماکن مقدسه را زیارت و به ملاقات من بیاید در این امر دخالت نکنید»

یکدیگر را در آغوش گرفتیم و خداحافظی کردیم.

این عالم بزرگ بقدری نفوذ داشت که در برابر حکومت استبداد ناصرالدین شاه و دولت فخریه انگلستان ایستاد و با یک فتوی قرار داد بزرگ تنباکوی رژی بین بریتانیا و ایران را لغو نمود. او نه اهل سیاست بود و نه به اندیشه جمع مال. فقط به فکر خدمت و هدایت خلق بوده است و شاید صدور این فتوی و اعلان حرام بودن تنباکو مربوط به عقیده دینی او بوده، چنانچه در بیان فارسی باب سابع از واحد تاسع، حضرت باب در منهیات فرموده است:

((... و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که رائحه غیر طیبه دارد و امثال آن به هر نوع که منقلب گردد)) (۱)



۱- متن فتوای میرزای شیرازی: ((الیوم استعمال تنباکو بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است)) اگر دقت شود، ارتباطی در فتوای الفاظ فتوا با نهی حضرت باب مشاهده می شود.

در باره میرزا حسن شیرازی در کتاب (شیعه گری و ترقی خواهی) تألیف مهدی قاسمی - ص ۹۹، نوشته است: ((مسلماً در این حوادث (نهضت مشروطیت و تجدد خواهی) ملایانی هر چند معدود در میدان بوده اند که از نیت خیر و سلامت نظر و حتی درد مردم دوستی و وطن خواهی خالی نبوده اند. بی گفتگو میرزا حسن شیرازی مرجع تقلید شیعیان در بخشی از دوره ناصری یکی از آنهاست. در شرح احوال او تمامی یادآوران بر صداقت و دینداری و مخصوصاً پرهیز از دکانداری و خودنمائی اتفاق نظر داشته اند. میرزا مردی بوده است متقی، کوشش داشته است تا خود را به عوالم سیاسی نیالاید. از آن قماش رهبران دینی بوده است که به شدت از شرکت در بازیگری های سیاسی و بند و بست های مرسوم (علما) با اصحاب قدرت می پرهیزند تا آنجا خود را از تماس با دغلكاری ها و عرض اندام های فریبکارانه کنار می کشد که حتی وقتی ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷ به زیارت کربلا و نجف می رود، از استقبالش چشم می پوشد و به دیدار ناصرالدین شاه نمی رود شاه نیز او را به وارستگی و آراستگی فضائل می ستاید))

### حاجی سید جواد امام جمعه کرمان

یکی دیگر از علمای برجسته ایران حاج سید جواد امام جمعه کرمان بوده است. دکتر ابراهیم باستانی پاریزی استاد تاریخ دانشگاه طهران در کتاب (کوچه هفت پیچ) صفحه ۲۰۰ درباره ایشان نوشته است: مردم کرمان هر شب جمعه به زیارت مزار سیدی شیرازی می روند که سال ها امامت مسجد جامع کرمان را داشت و بر طبق روایت همین مردم سه ماه زمستان را در بالاخانه مدرسه معصومیه کرمان به تفسیر سه بیت اول مثنوی

(بشنو از نی ۰۰۰) می پرداخت و چون بامداد فروردین اشعه طلائی خورشید را در ایوان مدرّس می گسترده امام جمعه کتاب ها را می بست و آن درس تعطیل می شد

، در حالیکه بیش از سه بیت از مثنوی تفسیر نشده بود ، این روحانی بزرگوار حاج سید جواد مجتهد کرمانی شیرازی الأصل بود که بقول هدایت: عالمی ربّانی و اوحدی بلاثانی بود ، در فقه و اصول و فنون از جمله فحول معدود می گردید ، ویرا ملاذ اسلام ، کشف الانام و حافظ احکام و هر چه از این مقوله باشد ، گفتن ، بجا و درخور است ، و در صفحه ۲۱۰ همین کتاب می نویسد: مرحوم آقا سید جواد امام جمعه نیز شعله ای تابناک در این محیط مقدّس و عرفانی و ادبی و آزادی خواهی بود ، و حاج ملاهادی سبزواری یک سال بطور ناشناس مشتاقانه برای استفاده از درس حاج سید جواد به کرمان آمد و بنام هادی آقا در مدرسه معصومیّه به عنوان جارو کشی به ریاضت پرداخت و در ضمن از درس امام جمعه بهره برد. از این عالم جلیل القدر علاوه بر اینکه هیچگاه مخالفتی با بایان و بهائیان دیده نشد کمک های مهمّ نیز مشاهده شده ، مثلاً در ابتدای ظهور باب که اصحاب برای ابلاغ ظهور جدید پراکنده شدند .

ملا محمد علی ملقب به قدّوس به کرمان عزیمت نمود که پیام امر جدید را به حاجی کریمخان ابلاغ کند ، در کرمان ، حاجی سید جواد از قدّوس با نهایت محبّت و مهربانی پذیرائی کرد و کمال احترام را در همه حال نسبت به قدّوس مجری داشت و به مخالفت حاجی کریمخان اعتنائی نکرد و قدّوس را در منزل خود پذیرائی می کرد و قدّوس جمیع وقایع را از روزیکه از کربلا بیرون آمده بود تا این ساعت که وارد کرمان شده بود برای سید نقل کرد ، داستان ایمان خود را به سید باب و ملازمتش را با آن حضرت در سفر حج برای او گفت ، حرارت ایمان به امر جدید در قلب حاج سید جواد به شدّت حاصل شد و بهتر آن دید که ایمان خویش را مخفی دارد تا بهتر بتواند به امر جدید الهی خدمت کند و از شریعت اللّه دفاع نماید ، ( نقل از تاریخ نبیل ص ۱۵۳ )

جناب قدّوس هم به او وعده داد که خداوند ترا به خدمت امرش موفق خواهد کرد و بر دشمنان و مخالفان غالب خواهد ساخت ، یکی از خدماتش در زیر ذکر می شود:

یکی از دوستان کرمانی در خاطراتش نوشته است: در یکی از دهات دور دست کرمان موسوم به (خبرواقطاع) در اثر عبور و مرور احبّاء جمعی از طالبان حقیقت به نور ایمان مشرف می شوند و همین امر سبب بغض و حسد آخوند محلّ و مریدان می گردد. در صدد چاره جوئی برمی آیند که امر بهائی را از آن دیار براندازند، از طرفی نیز می ترسند که بدون مدرک و بهانه به قتل و غارت پردازند. لذا در استشهادی نام بهائیان را می نویسند که این نفوس از دین اسلام خارج و مرتد شده اند و قتل آنان واجب است و از آیت الله حاجی میرزا جواد مجتهد و امام جمعه کرمان استدعا می کنند که حکم قتل و غارت اموالشان را صادر فرماید تا امر خدا را اجرا کرده باشند و استشهاد را به یک نفر می دهند که فوری عازم کرمان شود و استشهاد را به نظر و امضای آیت الله برساند و فوراً مراجعه کند تا در قتل و غارت آنان شریک و سهیم باشد. در کرمان استشهاد را به خادم می دهد تا به نظر آیت الله برساند. چند روز معطل می شود تا بالاخره یک روز درب خانه می نشیند تا آیت الله را ملاقات کند. ظهر جناب آیت الله برای نماز ظهر از منزل بیرون می آید، قاصد سلام می کند و دست آقا را می بوسد و امضای استشهاد تقدیمی را خواستار می شود. آیت الله می گوید: ((ما راجع به بهائیان به علمای نجف و کربلا نوشته ایم منتظر جوابیم. مبادا شما دست از پا خطا کنید و کسی را بیازارید. شما اگر مسلمانید باید نیکو کردار باشید و خوشرفتاری کنید، نه اینکه مردم آزاری)) قاصد نا امید به ده باز می گردد و واقعه را اعلان می کنند و مردمی که منتظر رسیدن فتوای قتل و غارت بودند مأیوس به خانه و کار خود باز می گردند.

نقل کرده اند: یک بار جمعی از مغرضین و مفسدین در کرمان به منزل حاج سید جواد می روند و با حرارت تمام می گویند: بهائیان، محلّی دارند بنام حظیره القدس که در آنجا جمع می شوند و مجلس می گیرند. اجازه فرمایند برویم آنجا را خراب کنیم. می گوید: عجب! حظیره القدس دارند؟ حظیره القدس یعنی: بهشت. شنیدم در لندن هم مسلمانان جائی را ساخته اند بنام مسجد و ما مسلمانان مسجد را خانه خدا می گوئیم. آیا شما که مسلمانید راضی می شوید که مسیحیان لندن بریزند و

مسجد خانه خدا را خراب کنند؟ می گویند: هرگز راضی نمی شویم، می گوید،  
 (( بهائی ها هم محلی را درست کرده اند اسمش را گذاشته اند حظیره القدس،  
 یعنی بهشت، و شما که مسلمانید چطور راضی می شوید بهشت مردم را خراب  
 کنید؟ همگی خجل می شوند و آنجا را ترک می کنند(۱) .

به شیرین زبانی و لطف و خوشی      توانی که پیلی به موئی کشی

### حاج شیخ هادی نجم آبادی

یکی دیگر از علمای مهم از این گروه که هیچگاه بر علیه بابی ها و بهائی ها سخن  
 نگفت و همیشه موجب اصلاح بود نه افساد، حاجی شیخ هادی نجم آبادی بود، او  
 از شاگردان برجسته میرزا حسن شیرازی و تعلیم یافته در مکتب او بود.  
 در باره این شخص عالم متقی، مهدی قاسمی در کتاب (شيعه گری و ترقی خواهی  
 و نقش روحانیت در نهضت ملی ایران)، نوشته است: (۲)

(( نجم آبادی مجتهدی بود پاکدل، مردم دوست و عدالتخواه و مورد احترام  
 خواص و عوام، باعث شگفتی نیست که اغلب فعالین نهضت در جبهه ترقیخواهی با  
 او حشر و نشر داشتند))، کتابی بنام (( تحریر العقلا )) نوشته است که حکایت از  
 اندیشه های تجدّد خواهی و روشن بینی می کند، از آن جمله، در کتاب آمده  
 است: (( حال چه شد که کفار بر اهل اسلام در بلاد ایران تفوق و علو جستند و  
 مردم ایران به تبعیت کفار، بلکه سکنا در بلاد ایشان را مایل تر هستند؟ )) و خود  
 پاسخ می داد، این نیست مگر بجهت آن که عدالت در بلاد ایشان بیشتر و خلق در

۱- این سرگذشت از خاطرات جناب رستم اقدسی نقل شد      ۲- مهدی قاسمی (شيعه گری و ترقی خواهی ...) ص ۱۶۹

حکومت ایشان آسوده تر هستند و اموال و نفوس در تحت حکومت ایشان محفوظ تر است» و نیز می نویسد:

(( دیوانیان حتی شخص ناصرالدین شاه غالباً با حرمت تمام به دیدار او می رفتند ولی چنین موضع و منزلتی، سببی نمی شد که زبان نقد شیخ بسته بماند)) (۱)  
چنانچه در نقد بر روحانیت در کتاب (تحریرالعقلا) نوشته است: ((شخص بی دین تا به لباس اهل دین و زهد و تقوی در نیاید، نمی تواند مردم را اغوا نماید و از حق برگرداند)) و بعد می نویسد: ((عالم دینی تنها وقتی قابل احترام است که به (حب ریاست) نیندیشد و به (حکم عقل و شرع) بگردد، انتقادهای سخت او از علما و اصولاً روش های آزادمنشانه وی در خطه دینداری بسیاری از متولیان مذهبی را می رنجاند بطوریکه ملائی یکبار شیخ را تکفیر کرد و او در جواب نوشت: ((اگر کسی حرف حقی بزند و بخواهد از خواب غفلت بیدارت نماید و متنبهت سازد، چون مخالف هوی و وهمت باشد تکفیرش می کنی و در صدد ایذاء و قتلش برمی آئی و حکم به نفی بلدش می نمائی)) (۲)

وقتی شیخ نجم آبادی را به بایبگری متهم ساختند، چرا که منازعات مذهبی را به شدت محکوم می کرد.

دکتر زرین کوب در کتاب (روزگاران در باره حاج شیخ هادی نجم آبادی نوشته است: ((ناصرالدین شاه در حق حاجی شیخ هادی نجم آبادی که یک مجتهد با تقوی اما فاقد دستگاه ریاست بود با چنان تواضعی سلوک می کرد که در بیرون خانه او کنار خندق شهر مثل آحاد ناس در محضر او روی حصیر می نشست و از سخنان او استفاده می کرد)) (۳)

۱- مهدی قاسمی (شیعه گری و ترقی خواهی ...) ص ۱۷۰ ۲- نقل از تحریرالعقلا ۳- زرین کوب (روزگاران) ص ۸۲۴

## حجّة الاسلام نیریزی

میرزا شفیع روحانی نیریزی در کتاب (خاطرات تلخ و شیرین) خود نوشته است:  
 ((سید شهاب الدین اشرف ملقب به شیخ الاسلام نیریزی، فاضل جلیل و عالم  
 تحریر فصیح الزمان، طلیق اللسان، خطیب بی عدیل و شاعر بی نظیر بود. حکومت  
 های نیریز و والی فارس از او حساب می بردند و کسی را در محضرشان یارای  
 تقریر نبوده. (۱))

در سال ۱۳۲۷ هجری قمری بواسطه انقلاب مشروطیت و خلع محمد علی شاه از  
 سلطنت هرج و مرج ایجاد شد. مخصوصاً در فارس بویژه نیریز، به بهانه اینکه  
 بهائیان از مشروطه خواهانند. شیخ ذکریای کوهستانی به دستور حاجی سید  
 عبدالحسین لاری به تفنگچیان کوهستان، بسیج عمومی داد و به نیریز هجوم آورد.  
 یکی از محلات نیریز را تصرف نمود و حکومت فراری شد.

مدت سیزده روز نیریز در معرض قتل و غارت بود. در این مدت هیجده بهائی  
 را شهید کردند و بقیه به کوهستان ها فرار کردند. در این غارت و بهائی کشی حجّه  
 الاسلام از مشاهده غارت و کشتن ها کناره گیری کرد و منزجر و خانه نشین شد.  
 کتب بهائیان که به دست اشخاص می افتاد نزد ایشان می بردند که ملاحظه کند  
 شاید فتوائی صادر کند.

حجّه الاسلام چون مردی پاک نهاد و متقی بود و خلوص نیت داشت و بی غرض  
 بود با خواندن آن کتاب ها بر حقانیت امر بهائی یقین نمود و ده سال بعد ۱۳۳۷  
 بهاریه معروف خود را که شاهکار ادبی و آمیخته به آیات قرآن است برشته نظم  
 در آورد و در عید نوروز در جلسه ای که با حضور صد نفر از اهالی نیریز تشکیل

یافته بود و این عبد فانی افتخار حضور داشتم آن بهاریه را خواند و ایمان و عرفان خود را آشکار کرد و در این سال از پرده خارج شد و بیش از پیش با احباب مراوده نمود. از روزی که بهاریه را اشاعه داد تا هنگام صعودش بیست سال شد که افتخار حضورشان را داشتم.

او به امر بهائی بسیار علاقه مند بود و مفتون آثار حضرت بهاء الله و مجذوب الواح حضرت عبدالبهاء بود. بهاریه زیبای ۳۸ بند مخمس سرود که اشاره به ظهور جدید دارد و چنین شروع شده است:

خدایو اردیبهشت خیمه ز گل زد برون کشید در باغ و راغ سپاهی از حدّ فزون  
جائهم الینات لعلهم یهتدون صبا به تاك این سخن گفت ز راز درون  
والله مخرج ما کتتم تکتمون

شقایق افروخت رخ یومئذ مسفره (۱) بنفشه در جویبار آمده مستبشره (۲)  
که منهزم شد خزان حمر مستنفره شکست و برتافت رخ فرّت من قسوره

کوس بشارت ز نید لو کره المشرکون

چمن ز اوراق گل بود کتاب مبین باد صبا زد رقم بر ورق یاسمین  
ایاک نعبد ایاک نستعین غیر المغضوب خواند قبل و لا الضالین

بلبل داستان سرا بروضه یحبرون (۳)

۳- قرآن ۸۰/۳۹ عبس ۲- ایضاً ۸۰/۴۰ ۳- قرآن ۳۰/۱۴ روم (اشاره به عید رضوان اوّل اردیبهشت است)

## ملاً نصرالله شهمیرزادی

یکی دیگر از گروه علمای پرهیزکار و جویای حقیقت ملاً نصرالله شهید فرزند ملاً مومن است که از علمای شهمیرزاد بود و اجازه اجتهاد داشت، قبل از ایمان به علّت عدم آگاهی با بهائیان بدرفتاری می کرد تا آنکه در سال ۱۳۱۰ هجری قمری که جنابان نیر و سینا (۱) به شهمیرزاد آمدند با ایشان ملاقات نمود و آگاه شد، پس از چند جلسه با ارائه لوح سلطان ناصرالدین شاه باعث ایمان ایشان شدند بطوریکه در مسجد هنگام موعظه از مندرجات کتاب ایقان استفاده می کرد، و به تدریج باعث اقبال عده ای شد، پس از یازده روز از مسجد کناره گرفت، امین الرعایا که نیابت حکومت شهمیرزاد را بر عهده داشت از ملاً نصرالله خواست که ایمانش را کتمان و به رسم شیعه تقیه کند و به مقامش در مسجد ادامه دهد ولی ایشان نپذیرفت، با وجود اینکه احترام بسیاری که نزد اهالی آن حدود داشت، حق را بر خلق و دین را بر دنیا مقدم دانست.

بقول سعدی:

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم      نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

در دامنه کوهی مقداری زمین برای دیم آماده کرد و با سه پسرش مشغول زراعت شد و از آن به بعد بارها مورد اهانت فرومایگان قرار گرفت، در ابتدا حتی خانواده اش او را ترک و نهایت دشمنی را روا داشتند ولی به مرور زمان مومن شدند و همچنین باعث ایمان بسیاری از علماء معروف از جمله ملاً علی اکبر سرخ رباطی گشت.



از آنجائیکه وجود جناب ملا نصرالله باعث ایمان عده ای شده بود و باعث تقویت جامعه بهائی شهمیرزاد بود، سرانجام کسانی که طرفدار جهل و خرافات بودند و با آگاهی و دانش، دشمنی و مخالفت می نمودند، در ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ هجری قمری در منزل مسکونی اش با شلیک تیری او را شهید کردند. (نقل از مجله پیام بهائی شماره ۲۸۱ ص ۴۰)

## اصول تعالیم حضرت باب

در صفحه ۱۰۰ در باره (( اصول تعالیم باب )) مطالبی از حضرت باب نقل کرده اند که هم مغلوپ نقل شده ، هم مفهوم واقعی آنها غیر از آن است که ایشان ( نویسندگان کتاب بهائیت در ایران ) تصوّر کرده اند .

**غلط لفظی** - از جمله نوشته اند:

(( خداوند مدرک و محیط بر کلّ شئی است و خود از خیر ادراک بشر بیرون است ))

کلمه "خیر" در اینجا غلط است و باید "حیّز" باشد.

باید چنین باشد: (( خداوند مدرک و محیط بر کلّ شئی است و خود از حیّز ادراک بشر بیرون است )) یعنی ذات باری تعالی ، غیب منیع ولایدرک است ، و با کلمه (خیر) جمله بی معنی می شود .

**لقاء الله** - نقل از کتاب بیان نوشته اند:

(( مراد از معرفت الله معرفت مظهر اوست و مراد از لقاء الله لقاء او و ایمان به خدا ایمان به او و پناه به خدا پناه به اوست ، زیرا عرض بذات اقدس ممکن نیست و لقاء باری تعالی متصوّر نه و آنچه در کتب آسمانی ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر به ظهور است ))

بعد از نقل این بیان اظهار نظر می کنند و می گویند:

(( در این بیانات رابطه مستقیم با خداوند تبارک و تعالی که در اندیشه اسلامی وجود دارد و در هنگام نماز خواندن بطور عملی به اجرا گذاشته می شود ، زیر سؤال می رود ، از سوی دیگر شأن مظهریت نا الهیت بالا می رود ، ادعائی که از دیدگاه شیعه نه تنها ائمه معصومین حتی پیامبر اکرم ع نیز نداشته اند ))

### پاسخ:

این رابطه با خدا را اگر یکی شدن با ذات خدا تصوّر کنند خیال و وهمی بیش نیست و از حقیقت دور است زیرا ذات باری تعالی منیع ولایدرک و لایوصف و آنچه اندر وهم ناید آن خداست ، بیان معروف حضرت امیر المومنین ع که می فرماید:

(( کَلِمَا مَيِّزُ ثَمُوهُ بِاَوْهَامِكُمْ فِي ادَقِّ مَعَانِيكُمْ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِنْكُمْ وَ مَرْدُودٌ لَكُمْ ))

یعنی آنچه در باره خداوند با دقیقترین معانی اندیشه کنید او مخلوق اندیشه شماست  
و مردود است و خَبر: (( السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ )) حاکی از آنست .

ای برتر از قیاس و گمان و خیال و وهم      وز آنچه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم  
منزل تمام گشت و به آخر رسید عمر      ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم (۱)

چون برای ما راهی بسوی او نیست و آنچه تصوّر کنیم وهم و خیال است ، لذا  
بسوی مشرق آیات او و مصدر کلمات او رجوع می نمائیم . اما در نماز به سوی قبله  
توجه می شود ، در اسلام ، کعبه که سنگ و خاک است توجه می شود و در دیانت  
بابی ، قبله من یتظهره الله تعیین شده تا مکانی که مستقر گردد ، و در دیانت بهائی  
همان تأیید شده ، قبله ، مظهر امر الهی که مطلع وحی ربّانی و مشرق نور سبحانی  
است تعیین گردیده است و اشکالی در آن نیست . و از آن گذشته در قرآن می  
فرماید: (( **اَيْنَمَا تُوَلُّوْا فِئْمَ وَجْهِ اللّٰهِ** )) (۲) به هر سوئی بنگری آنجا روی  
خداست . و در اسلام سه بار قبله تغییر کرد . اول در مکه کعبه بوده در مدینه بیت  
المقدس شد . سپس مجدداً به سوی مکه و کعبه باز گشت . مومنین مخلص  
فرمانبردار و مطیع بودند ، ولی کفار و منافقین اعتراض و ایراد داشتند و می گفتند  
چرا پیامبر رأی خود را تغییر می دهد .

## الوهیت انبیاء

نوشته اند: (( شأن مظهر تا الهیت بالا می رود ، ادعائی که از دیدگاه شیعه نه تنها ائمه معصوم حتی پیامبر اکرم هم نداشته اند ))

### پاسخ

از این گفته معلوم می شود که درک درستی از کلمات پیامبران و سخنان ائمه اطهار نداشته اند ، آنان نیز همین موقعیت را داشته اند و در کلماتشان اگر دقت شود مشاهده می گردد ، در زیارتنامه حضرت سید الشهداء امام حسین ع آمده است:

**السلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره** . یعنی: سلام بر تو ای خون خدا و پسر خون او ، و در قرآن کریم خطاب به پیامبر اسلام در سوره فتح فرموده است:

(( ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله )) (۱) خداوند به پیامبر می فرماید کسانی که با تو بیعت کنند با خدا بیعت می کنند ، پیامبر به جای خدا قرار گرفته و همانند او شده است ، و در سوره انفال می فرماید: (( **فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی** )) (۲) یعنی: تو آنها را نکشتی ولیکن خدا کشت و چون انداختی مشت خاک را ، تو نینداختی ولیکن خدا انداخت ، یعنی خدا در پیامبر متجلی است و آن تجلی به جای خدا است .

این تجلی حتی در شجر نیز پدید آمده و سخن گفته است ، چنانچه در سوره قصص آیه ۳۱ می فرماید: (( **فلما أتیها نودی من شاطی الواد الایمن فی البقعة**

**المبارکة من الشجرة ان یا موسی ائی انا الله رب العالمین** )) (۳) . یعنی: وقتی که حضرت موسی از کنار آن وادی که از جانب راست بود در بقعه

مبارک آمد از آن درخت ندا بلند شد که ای موسی منم پروردگار جهانیان (( **ان القى عصاک** )) عصایت را بینداز ، شیخ شبستری در گلشن راز فرماید:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

و عارف بزرگ ابوسعید ابوالخیر این نکته عرفانی را چنین بیان فرموده است:

آن لحظه که در آینه تابد خورشید آئینه انا الشمس نگوید چه کند

آئینه سخن نمی گوید بلکه تجلی شمس در آینه است که می گوید: من آفتابم ،  
ولی آفتاب نیست ، عبرت نائینی در این باره گفته است:

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست  
در آینه بینید اگر صورت خود را آن صورت آئینه شما هست و شما نیست

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

(( جمیع کائنات از حق حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهره ای برند ، اما  
تجلی کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل ، یعنی آن  
فرد فرید مظهر الهی ساطع و لامع است چه که کائنات سائر پرتوی  
اقتباس نمودند ، اما مظهر کلی ، آینه ، آن آفتاب است و به جمیع کمالات و  
صفات و آیات و آثار آفتاب در او ظاهر و آشکار است ، عرفان حقیقت  
الوهیت ممتنع و محال اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حق است زیرا  
فیوضات و تجلیات و صفات الهیه در آنها ظاهر ... اگر یک حقیقت الوهیتی  
تصور نمائیم دون مظاهر مقدسه آن اوهام محض است زیرا راهی به  
حقیقت الوهیت که منقطع وجدانی است نه ، و آنچه به تصور ما آید اوهام  
است )) (۱)

سپس نوشته اند: (( علی محمد باب با استفاده از تطابق شماره حروف علی محمد (ابجد) با حروف  
(رب) خود را (ربّ اعلی) نامید ))

## پاسخ

ربّ اعلی یعنی بالاترین مربی و همه انبیاء ربّ اعلی و والاترین مربی عالم بشری  
بوده اند و در زمان خود به تربیت و تعلیم مردم پرداختند ، حضرت رسول اکرم  
فرمود: (بعثت معلماً) من برای تعلیم مردم مبعوث شدم ،

## تسلسل ظهورات الی مالانهایه است

به نقل از کتاب بیان نوشته اند: (در صفحه ۱۰۱) (( بعد از من يظهره الله ظهورات دیگر خواهد بود الی مالانهایه ۰۰۰ ))

از این بیان که قدرت الهی را بی نهایت می کند نه محدود و مختوم و مغلق ، اشکال گرفته و نوشته اند:

(( از عبارات فوق بخوبی برمیآید که خاتمیت پیامبر اکرم نفی می شود و وعده پیامبران بعدی داده می شود ))

## پاسخ

با توجه به آیات شریفه قرآن تصور باطل محدودیت و ختمیت ارسال رسولان خدا روشن می شود .

اولاً - در قرآن کریم فرموده اند **خاتم النبیین** فرموده اند **خاتم المرسلین** و در حدیث موکداً آمده: **لا نبی بعدی** و نیامده است، **لارسول بعدی** .

ثانیاً - در سوره اعراف می فرماید: (( **و لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة** و لا يستقدمون ۳۳ یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم یقصدون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون ۳۴ **والذین کذبوا بآیاتنا و استکبر و اعنوا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ۳۵** )) (۱)

یعنی، از برای هر امتی مدتی است ، چون مدتشان فرا رسید ساعتی جلوتر و یا عقب تر نشود . ای فرزندان آدم البته برای شما ، رسولانی از شما آید و بر شما آیات مرا خواهند خواند . کسیکه پرهیزکار و نیکو کردار باشد ، بیمی و حزنی بر او نیست و آنان که آیات ما را تکذیب کردند و استکبار نمودند همیشه اهل آتشند . در سوره یونس تکرار شده: (( **لکل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون** .

(( (۲) و در سوره رعد این مطلب مهم تاکید می شود که کسی تصور رکود و جمود نکند . می فرماید: (( **و ما کان لرسول ان یأتی بآیه الا باذن الله لکل اجل کتاب ۳۹ یمحو الله ما یشاء و یشئ و عنده أم الكتاب ۴۰** )) (۳)

یعنی ، هیچ رسولی بدون اجازه یا دستور خدا آیه ای نمی آورد ، برای هر کتابی مدتی معین است ، محو می کند یا ثابت می دارد ( احکام آن را ) ، اصل و مادر کتاب نزد اوست ، قرآن نیز کتاب است ، ذالک الكتاب ( قرآن ) لاریب فیه هدی للمتقین .

ثالثاً ، درباره بی نهایت بودن آیات خدا در قرآن کریم می فرماید:  
 ( ) **قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربّي ولو حببنا بمثله مدداً** ( ( ۲ ) یعنی ، بگو اگر دریا مداد باشد برای نوشتن کلمات پروردگار من ، قبل از اینکه کلمات پروردگارم تمام شود ، دریا به آخر رسد . اگر چه بمثل آن مدد رسانیم .

سپس چگونه توانیم بگوئیم ، پیامبری دیگر نیاید و آیات خدا خاتمه یافته است؟  
 و در قرآن کریم از قوم یهود که: (( یدالله را مغلول )) تصوّر کرده اند مذمت شده است:

( ) **وقالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء** ( ( ۳ ) یهود گفتند: دست خدا بسته است ، بسته باد دست هایشان و به آنچه گفتند لعنت شدند . دو دست خدا گشاده است و انفاق می کند آنچه را و هر گونه بخواهد .

## هر ظهوری اشرف از قبل است

اشکال دیگر نویسندگان در این است که در کتاب بیان نوشته شده است: (( هر ظهور بعد اشرف از ظهور قبل و مقام بلوغ آن می باشد و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد، چنانچه غین (۱۰۰۰) دارد نهصد ظاء را، ولی ظاء هزار غین را ندارد، مشیت اولیه در هر ظهور بعدی به نحوی اقوی و اکمل از ظهور قبل ظاهر می شود ۰۰۰))

## پاسخ

در این بیان حضرت اعلی، سیر تکامل شرایع الهی را بیان می فرمایند، زیرا همانگونه که بشر در مسیر دانش و تمدن پیش می رود و کاملتر می شود باید در مسیر ادیان و روحانیت نیز به پیش برود تمدن و تدین باید به موازات یکدیگر در تکامل باشند.

پیامبران معلّمان روحانی هستند، چنانچه پیامبر اسلام فرمود: (( بُعِثْتُ مُعَلِّمًا ))، با پیشرفت شاگرد معلّم نیز باید در مقامی بالاتر از معلّم قبل باشد، لذا هر ظهور اشرف از ظهور قبل ظاهر می گردد، بر همین مقوله است که حضرت رسول اکرم فرمود: (( علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل )) علمای امت من فاضل تر از انبیای بنی اسرائیلند و در وصف قائم آل محمّد یا مهدی موعود بشارت داده شده که صفات جمیع ائمه و پیغمبر در او جمع است، در دعای دوازده امام خواجه نصیر آمده است:

( ) اللهم صلّ و سلم و زد و بارک علی صاحب الدعوه النبویّه و الصوله الحیدریه و العصمة الفاطمیّه و الحلم الحسینیّه و الشجاعة الحسینیّه و العبادة السجادیّه و المآثر الباقریّه و الاثار الجعفریّه و العلوم کاظمیّه و الحجج الرضویّه و الجود النقیّیه و الهیبه العسکریّه و الغیبه الالهیّه ) ( ۱ ) مقام قائم را برابر با

پیامبر اسلام و همه امام ها و غیبت الهیه دانسته است.

و در حدیثی دیگر در باره عظمت قائم در کتاب ( حق الیقین ) صفحه ۱۵۵ و

( بحار الانوار عربی ) صفحه ۲۲۶ جلد ۱۳ آمده: (( عن ابی جعفر قال



لَوْ خَرَجَ الْقَائِمُ آلَ مُحَمَّدٍ لَنَصَرَهُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ أَوَّلَ مَنْ يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ وَعَلَى  
 الثَّانِي (۱۰۰۰)) (۱) امام فرمود وقتی قائم آل محمد ظهور فرماید فرشتگان خدا او را  
 یاری می کنند و اوّل کسی که با او بیعت کند یعنی بگردد محمد و ثانی علی است .  
 یعنی مقامات آنها به درجه آنان است . و این نشانه اشرفیت ظهور بعد است بر  
 ظهورات قبل . و نیز در ظهور قائم در بحار الانوار عربی صفحه ۱۶۵ ذکر شده: ((  
 ۱۰۰۰ ینادی مناد من السماء باسم القائم فیسمع من المشرق و من المغرب ))  
 (۲) یعنی، منادی از آسمان ندا می کند به اسم قائم و شرق و غرب عالم می شنوند و  
 این کیفیت جز بوسیله - INTERNET , SATELLITE و رادیو موج کوتاه که  
 اکنون بر قرار است نمی تواند باشد . اما این کیفیت مخالف وحدت انبیاء نیست ،  
 مثالش تجلی آفتاب است . در فصول مختلفه آفتاب یکی است ولی در هر زمان نور  
 و حرارتش نسبت به فصول سال و زمان مختلف می شود و مانند صور اسرافیل ندای  
 ظهور بدیع و آیاتش در خاور و باختر جهان پخش می گردد . اشرفیت هر ظهور بعد  
 ، نسبت به ظهور قبل را در عین واحدیت . حضرت باب مثالش را در تولّد کودک و  
 رشد او تا بلوغ ، بیان نموده.

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:

(( بدانکه اساس دین مسیح و آئین بهاء الله اساس واحد است و طریق  
 واحد . ولی روز به روز در ترقی است . این مسلک ملکوتی در وقتی به  
 منزله نطفه بوده و بعد به مقام جنین رسیده بعد طفل مولود گشته بعد  
 طفل رضیع شده ، بعد صبی عاقل گشته حال به مقام بلوغ رسیده . این  
 شمائل همان شمائل است و این هیکل همان هیکل ، ولی حال در نهایت  
 طراوت و لطافت جلوه نموده ))

این تمثیل به صورت استعاری در قرآن کریم نازل گردیده که در بطن آن (۱)، همین معنی نهفته است که تأویل به سیر تکامل روحانی جامعه بشری دارد.

در سوره مومنون می فرماید: (( لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ۱۳ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفًا فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۱۴ ثُمَّ خَلَقْنَا النَّفْثَةَ عِلْقَةً فَخَلَقْنَا الْعِلْقَةَ مَضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَاهُ الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ۱۵ )) یعنی ، خداوند می فرماید: انسان را از سلاله از گِل آفریدیم ، سپس آنرا نطفه ای در قرار گاهی استوار گردانیدیم ، بعد آن نطفه را پاره خون بسته نمودیم. آن پاره خون را پارچه گوشتی گردانیدیم. پس آن گوشت را استخوان ها گردانیدیم و بر آن استخوان ها گوشت پوشانیدیم ، سپس آنرا آفریدنی دیگر ، (یعنی روحی در آن دیدیم) ، آفرین خدای تعالی را که بهترین آفرینندگان است ، (به سیر تدریجی تکامل روحانی و جسمانی بشر اشاره است)

۱- در مقدمه تفسیر صافی این حدیث است: (( انَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنَ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطِنٍ )) و مولوی علیه الرحمه

این حدیث را در مثنوی چنین بیان فرموده است:

حرف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر باطنی بس قاهری است ۴۲۴۷/۳
زیر آن باطن ، یکی بطن سوم	که در او گردد خردها جمله گم
بطن چارم از نبی خود کس ندید	جز خدای بی نظیر بی ندید ۴۲۴۹/۳
تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین	دیو آدم را نبیند جز که طین
ظاهر قرآن چو شخص آدمی است	که نقوشش ظاهر و جانش خفی است ۴۲۵۱/۳

نبی = قرآن ... ندید = نظیر ... دیو = شیطان ... طین = خاک و گِل